هو العلیم

اخلاص در عمل، چگونه از قضاوت مردم رها شویم؟

پایداری در وظیفه و معنای علم حضوری خدا

شرح دعای ابوحمزه ثمالی - رمضان المبارک ۱۴۳۷ - مجلس ششم

بیانات
آیت‌الله حاج سید محمدمحسن حسینی طهرانی
قدس‌الله‌سرّه

أعوذُ بِاللهِ مِنَ الشَّيطانِ الرَّجيم
بِسمِ اللهِ الرَّحمَنِ الرَّحيم
و صلَّي اللهُ عَلَي سيدنا و نَبيِّنا أبيالقاسم مُحَمّدٍ
و عَلى آله الطَّيبين الطّاهرين و اللعنة عَلَى أعدائِهِم أجمَعينَ

فَلَو اطّلَعَ اليومَ عَلَى ذَنبي غَيرُک ما فَعَلتُهُ وَ لَو خِفتُ تَعجيلَ العُقوبَةِ لاجتَنَبتُهُ لا لِأَنَّک أهوَنُ النّاظِرينَ وَ أخَفُّ المُطّلِعينَ بَل لِأَنَّک يا رَبِّ خَيرُ السّاتِرينَ وَ أحكمُ الحاكمينَ وَ أكرَمُ الاكرَمينَ؛
اگر هنگام گناه غیر از تو کسی بر گناه من مطلع می‌شد من هیچگاه انجام نمی‌دادم و اگر ترس از تعجیل عقوبت از ناحیهٔ تو داشتم باز اجتناب می‌کردم و این نه به این جهت است که تو در نظارت خود و اشراف خودت بر اعمال و کردار من سست هستی و آن‌طور که بایدوشاید نظارت نداری و اطلاعت نسبت به احوال من اطلاع ناقص است بلکه به این جهت است که می‌دانم تو بهترین پوشنده هستی و در مقام حکم بهترین حاکم و در مقام کرامت بالاترین مرتبه از کرامت و بزرگواری [را داری].

لزوم اخلاص در عمل

در جلسهٔ قبل خدمت رفقا عرض کردیم که در این فقره امام سجاد علیه‌السّلام ما را به یک مطلب اساسی تنبّه می‌دهند و آن این است که می‌خواهند ما را از آن جهل و غفلت نسبت به کردار و رفتار خودمان بیرون بیاورند. در اینجا دو نکته هست؛ یک نکته‌اش مربوط به مردم است و یک نکته‌اش مربوط به خدا. آنچه که مربوط به مردم است این است که ما همیشه به‌خاطر چشم و هم‌چشمی کارهایمان را انجام می‌دهیم، همهٔ کارها به‌خاطر چشم و هم‌چشمی است؛ در رفتار و کردار خودمان خیلی به خود آن عمل و به نفس عمل توجه نداریم. به اینکه در اجتماع چه تأثیری می‌گذارد و چه بازگشتی نسبت به ما دارد توجه می‌کنیم نه به خود عمل!

یک مؤسسه‌ای در یک جایی بود و می‌خواست یک کارهای دینی و فرهنگی انجام بدهد، یکی از آن کارهایی که می‌خواست انجام بدهد تحقیقات راجع به بعضی از احکام دینی و امثال‌ذلک بود. در این موقع مطّلع شد که قبل از او یک شخصی یا مؤسسه‌ای ـ البته شخص تنها که نبود ـ مشغول این کار شده و اتفاقاً خوب هم از عهده‌اش برآمده و یک یا دو جلد هم از این کار خودش بیرون داده بود البته برای من هم فرستادند. او آمده بود جلویش را گرفته بود و گفته بود که تو این کار را نکن یک [نفوذی] هم داشت و شما که این کار را می‌کنید ما دیگر نمی‌توانیم، دست ما را می‌بندی برای اینکه بخواهیم به این کار علمی [برسیم]! اگر علمی است تو برو یک قسمت دیگر را [انجام بده]. تو بیایی دست یکی را ببندی که تو نکن من می‌خواهم انجام بدهم! این کجایش برای خداست کجایش نیّت برای خدا دارد؟! بعد هم تابلو و تبلیغات و مؤسسهٔ کذا برای تبلیغات دینی و علمی و فرهنگی! ولی وقتی نگاه می‌کنیم می‌بینیم همه‌اش بر باد هواست.

در همهٔ کارهای خودمان آنچه که از جنبهٔ خلقی بخواهیم نگاه بکنیم حالا نگوییم که همه‌اش ولی می‌توانیم بگوییم که مُعظم رفتار خودمان و کارهای خودمان را براساس قضاوت و بینش و نظارت دیگران قرار می‌دهیم به‌طوری‌که اگر این مسئله منتفی باشد طور دیگری عمل می‌کنیم، این با توضیحاتی در جلسهٔ قبل عرض شد.

مسئلهٔ دوم مسئلهٔ ربّی قضیه است؛ خدا که دیگر از همهٔ احوال ما اطلاع دارد آنکه دیگر چشم و هم‌چشمی ندارد، حالا ما توانستیم سر مردم را کلاه بگذاریم یا آنها را به یک نحوی دور بزنیم اما خدا را که دیگر نمی‌شود دور زد. آنچه که باعث می‌شود ما نسبت به رفتارمان از ناحیهٔ خدا احتیاط داشته باشیم همان مسئلهٔ عقوبت است، اگر خدا بگوید که من این عقوبت را برداشتم، اگر شما امشب نماز نخواندی کاری با تو ندارم! اگر فردا روزه نگرفتی کاری با تو ندارم! می‌گوییم که برای چه بگیریم!

عقوبت را خدا بردارد دیگر کاری ندارد. ترس از عقوبت!

معنای تکلیف

به‌طورکلی تکلیف از کُلفَت می‌آید یعنی از تحمیل، انسان نسبت به یک مسئله‌ای [یا] مطلبی طبعاً و نفساً شائق و راغب نیست و اگر آن را بر او تحمیل کنند این تکلیف می‌شود. می‌گویند که آقا ما شما را تکلیف می‌کنیم که بروی فلان کار را انجام بدهی. انسان می‌خواهد منزل خودش بنشیند برای چه بلند شود برود؟! یا شما را تکلیف می‌کنیم که بلند شوید و نماز بخوانید، صبح سحر در سرمای زمستان از خواب دست بکشد و در آن سرما وضو بگیرد. منازل سابق مثل الآن نبود که دستشویی در خود منزل باشد آن‌هم با وسیلهٔ گرمایش مثل شوفاژ و امثال‌ذلک، دستشویی‌ها در گوشهٔ حیاط با نیم متر برف بود او باید بلند شود بیاید آن گوشهٔ حیاط برود و تجدید وضو کند و برگردد، اینها همه‌اش تکلیف است دیگر، آن موقع چه کسی بلند می‌شود دست از خواب بردارد؟! آن‌هم اگر جایش گرم باشد و هم نرم، دیگر مسئلهٔ تکلیف خیلی مضاعف می‌شود. باید بلند شوی از آنجا دست برداری که حالا کافی است حالا بلند شو برو نماز بخوان، بیایی در را باز کنی و بروی در آن برف‌ها تجدید وضو کنی و برگردی نماز بخوانی. خدایا! تو هم که دنگت گرفته است حالا بگذار ما این نماز را قبل از ظهر می‌خوانیم! به‌جای دو رکعت چهار رکعت می‌خوانیم، خوب است؟! دو برابر به تو تحویل می‌دهیم! این چیست که این موقع از خواب باید دست برداریم و آن سرمای زمستان پانزده درجه زیر صفر را تحمل کنیم و برویم آنجا که تا آنجا بخواهد برسد همه جایمان یخ می‌زند! آخر این‌هم شد [کار!] اینها چیست؟! نفس رغبت ندارد و نفس شوق ندارد و نسبت به یک همچنین مسئله‌ای اشتیاق ندارد ولی تکلیف را باید انجام داد، این است. حالا اینکه باعث می‌شود انسان برود بیاید، در دلش چه می‌گوید؟! می‌گوید که چه‌کار کنیم اگر نرویم خلاصه فردا ما را به خط می‌کنند و حساب و کتاب و چوب و فلک! لذا دیگر باید بلند شویم و برویم و یک‌طوری قضیه را [انجام بدهیم] این ترس است.

حالا فرض کنید اگر خدا بگوید که ما در فصل زمستان این تکلیف و عقوبت را برداشتیم، همهٔ ما در آن وضع و موقعیت می‌گیریم می‌خوابیم واقعاً خوابش هم می‌چسبد! همین‌طور سایر تکالیف، اینها همه‌اش به‌خاطر جنبهٔ عقوبت است! یک مقداری حالا نسبت به این قضیه [فکر] کنیم دیگر آن مسائل و آن وعده‌های بهشت و نعمت‌های بهشت هم می‌آید ضمیمه می‌شود. ما اصلاً به خود عمل و به نفس عمل توجه نداریم که این دو رکعتی که الآن دارد خوانده می‌شود حکم دارویی را دارد که در سر وقت باید خورده بشود، اصلاً ما به این توجه نداریم.

نمازهای پنج‌گانه در حکم دارو برای انسان

آنتی‌بیوتیک را باید سر وقت خورد، کسی که بیمار هست دارو را باید سر وقت بخورد والاّ آن بیماری می‌آید و او را از پا می‌اندازد. این نمازها در پنج وقت حکم دارو را دارد که انسان را از تعلّق بیرون می‌آورد، نفس را از کثرات خارج می‌کند و به او تجرّد می‌دهد و به‌واسطهٔ تجرّد، تقرّب برای او حاصل می‌شود. ما اصلاً به این مسئله توجه نداریم.

امام سجاد علیه‌السّلام می‌خواهند ما را متوجه این قضیه کنند و بگویند که این دوتا [مسئله] را باید کنار بگذاری؛ اینکه به‌خاطر مردم، به‌خاطر فامیل، به‌خاطر پدر و مادر، به‌خاطر خواهر و برادر، به‌خاطر رفیق، به‌خاطر قوم‌وخویش، به‌خاطر موقعیت اجتماعی و امثال‌ذلک، من این کار را [انجام می‌دهم].

یک وقت مرحوم آقا ـ رضوان الله تعالی علیه ـ به شخصی راجع به قضیه‌ای مطلبی را فرموده بودند و برای او مشکل بود که بتواند این مطلب را انجام بدهد. ما باهم صحبت می‌کردیم، تقریباً صحبتمان هم هشت ساعت طول کشید از هشت شب تا چهار صبح این‌طرف و آن‌طرف صحبت می‌کردیم، بالأخره هر راهی را که رفت ما این راه را بستیم و دیگر هیچ راهی پیدا نکرد. گفت که موقعیتم را در این جایی که هستم چه‌کار کنم؟! ببینید، گیر همین‌جا است تمام شد! موقعیتم را که در

اینجا هستم چه کنم؟! این نمی‌گذارد من به دستور استادم عمل کنم! و همین می‌شود چه؟! [باعث می‌شود که عمل نکنیم]. حالا ما خودمان گرفتاری‌مان بیشتر از اینها هست، حالا ما داریم عیب مردم را می‌گوییم، اگر یکی بیاید عیب ما را بگوید ده برابر است، همهٔ ما هم همین‌طور هستیم فرقی نمی‌کند! إن‌شاءالله از خدا باید بخواهیم کمک کند تا بتوانیم این عقبات را طی کنیم وگرنه دست خودمان باشد، کجا [می‌توانیم]؟!

بی‌عنایات حق و خاصان حق *** گر ملک باشد سیاهستش ورق
این همه گفتیم و لیک اندر بسیچ *** بی عنایات خدا هیچیم هیچ[1]

همه‌اش باید از طرف آن باشد ولی بالأخره تذکر این مطالب هم خودش یک نوع تنبّهی است.

می‌گوید که پس موقعیت خودم را در میان افراد چه‌کار کنم؟! این آقا الآن اینجا یک همچنین موقعیتی دارد؛ کلاسی دارد و بیاوبرویی دارد و این حرف‌ها! او یک‌دفعه به یک شکل و کیفیت دیگری درمی‌آید. حالا جالب و خنده‌دارش اینجا است که در این مدت هشت ساعتی که ما صحبت می‌کردیم ـ آن موقع سرحال و سر کیف بودیم، خودمان هم یک چیزی‌مان می‌شد، خیلی چیزی نبود حالا دیگر از حال و حوصله افتادیم و دیگر حوصله این حرف‌ها را نداریم! ـ در تمام این هشت ساعت هر راهی را که صحبت می‌شد راهی بود که به خواست او منتهی می‌شد، یعنی از هر وسیله‌ای برای اثبات مطلب از طرف او اقامه می‌شد و ما جلو را می‌بستیم و می‌گفتیم که نه، به این کیفیت نیست تا وقتی هیچ از نظر انتساب به او باقی نماند. خلع سلاح که شد گفت که نسبت به افراد و نسبت به این حرف‌ها چه‌کار کنم؟! گفتم که اینکه کاری ندارد تا حالا شما را این‌طوری می‌دیدند از فردا آن‌طوری ببینند اینکه مشکلی ندارد. گفت که نه نمی‌شود! اصلاً نفس اجازه نمی‌دهد!

ما کارمان برای مردم است، به‌خاطر مردم است، به‌خاطر توجه به مردم است و به‌خاطر نظر آنها است. کدام مردم؟! مردمی که یک روز می‌آیند، یک روز می‌روند، یک روز اقبال می‌کنند، یک روز ادبار می‌کنند، یک روز می‌گویندکه سلام علیکم و فردا جواب سلام آدم را هم نمی‌دهند! این مردم هستند! آیا برای شما پیش نیامده است؟ برای بنده آمده است!

آن‌وقت آدم باید برای خاطر این مردم دست از کارش بردارد؟! خیلی خسارت است، این دیگر نهایت بدبختی است. کسی که فردا ادبار می‌کند باعث می‌شود که بنده دست از کارم بردارم و دست از راهی که دارم می‌روم بردارم و دست از روشی که دارم بردارم؟! بابا فردا خودش به تو پشت می‌کند آن‌وقت تو به‌خاطر او از جاده منحرف می‌شوی، به‌خاطر او دستور را کنار می‌گذاری، به‌خاطر او برنامه‌ات را انجام نمی‌دهی و به‌خاطر او آنچه که به صلاح توست را ترک می‌کنی!

امام سجاد علیه‌السّلام می‌خواهد ما را متوجه این مسئله کند که حواستان باشد، بدانید در این دنیا به‌خاطر کسی [کار] نکنید! به‌خاطر خودتان بکنید نه به‌خاطر زنتان، نه به‌خاطر بچه‌هایتان، نه به‌خاطر همسایه‌تان، نه به‌خاطر قوم‌وخویش‌تان و نه به‌خاطر شوهرتان ـ زن نسبت به شوهر و مرد نسبت به زن ـ بلکه اگر به‌خاطر او بخواهی بکنی یک روز که احساس می‌کنی همین درمقابلت ایستاد، می‌بینی عجب باختی! لذا اطاعت زن از شوهر در معاصی خدا واجب نیست بلکه حرام است و در آنجایی که امر به معصیت می‌کند زن نباید اطاعت کند. به من می‌گویند که آقا اگر ما فلان کار را نکنیم شوهرمان ناراحت می‌شود. می‌شود که می‌شود! فرض کن آمدی آبگوشت را سوزاندی شوهرت هم با تو دعوا کرده است، چطور آنجا اشکال ندارد و بالأخره آشتی می‌کنید و مسئله درست می‌شود و حالا یک نیمرو و تخم‌مرغ درست می‌کنی؟! اما حالا اینجا که می‌شود می‌گویی که شوهرم ناراحت می‌شود! حالا می‌شود که بشود، فرض کن غذا را سوزاندی باهم یک دعوا هم کردید، همچنین خیلی چیز مهمی نیست! شما باید ببینید

---

[1] . ***مثنوی معنوی*** (میرخانی)، دفتر اول، ص ۵۰.

تکلیف چیست! بله، یک وقتی تکلیف به این است که اطاعت شوهر بکنید ولی مسئلهٔ حرام نیست حالا مکروه است و می‌گویند که نه، اینجا اطاعت شوهر مقدّم و اولیٰ است. یک وقتی امر به حرام می‌کند، شوهر می‌گوید که باید بدون حجاب جلوی مهمان‌های من بیایی، حالا بلند شود برود؟! غلط می‌کند برود، هم او غلط می‌کند که یک همچنین امری بکند و هم او غلط می‌کند که اطاعت کند. بی‌حجاب یعنی چه؟! شوهرم ناراحت می‌شود! به درک که ناراحت می‌شود به جهنم که ناراحت می‌شود، این حرف‌ها را نداریم.

رمز موفقیت بزرگان

رمز موفقیت بزرگان در پیمودن این مواقف و منازل و رسیدن به مقصدشان این مسئله و قضیه است؛ فقط به خودشان نگاه کردند فقط به خودشان، چون دیدند آنکه می‌ماند خودش است و کسی دیگر نیست.

یک وقتی یکی از بستگان نقل می‌کرد و می‌گفت که مرحوم آقا ـ رضوان الله تعالی علیه ـ صدایش کرده بودند. بعد فرموده بودند که فلانی، من دیشب خوابی دیدم ـ خواب یکی از همشیره‌هایشان را که از دنیا رفته بود، البته حالا یک مسائلی بوده و هرچه بوده این شخص از دنیا رفته است یعنی می‌خواهم بگویم که آنجا حساب دقیق است، مسئله آنجا خیلی دقیق است! ـ دیدم در یک بیابانی هستم، بیابان سوزان و این زمین داغ، حرارت از این زمین بالا می‌رود و تا چشم کار می‌کند نه از آبادی خبری هست، نه از عمران، نه از سبزه و درختی. همین‌طور من ایستاده بودم و شدت آفتاب مرا کلافه کرده بود. در این موقع دیدم که از دور یک سیاهی در حال حرکت است و دارد می‌آید، جلو آمد جلو، جلو، جلو دیدم او آن شخصی است که از دنیا رفته و لباس‌های ژنده و پاره به تن دارد و موهای ژولیده و قد خمیده با عصا و با یک وضع خیلی ناراحت‌کننده و مشمئزکننده در یک وضعیت خیلی نامناسب، خیلی نامناسب. خیلی دلم به حالش تأسف و تأثر خورد، او آمد جلو و تا به من رسید و سرش را بلند کرد و بدون اینکه صحبت بکند با نگاه گفت که وضع مرا می‌بینی؟! من رو کردم به او و گفتم که بله، می‌بینم که چقدر در دنیا در آن‌وقت گفتم که این کار را نکنید، نسبت به مسائل حالا آن چیزهایی که به هر صورت بود این مسئله را انجام ندهید و شما به حرف من گوش نکردید و کاری از دست من برنمی‌آید.

بعد رو کرد به من گفت که چیزی نداری که به من بدهی؟! من در جیب‌ها گشتم و هیچی پیدا نکردم و جیب‌هایم خالی خالی بود و فقط یک نخودچی گوشهٔ یک جیبم پیدا شد آن را درآوردم و به او دادم. یک نخودچی! اینها خیلی معنا دارد خیلی! خیلی معناهای لطیفی دارد. این یک نگاه در دستش کرد و بعد به ما نگاه کرد و [گفت که] یعنی همین؟! گفتم که خودت دیدی دیگر در جیبم چیزی نیست و چیزی ندارم که بدهم. این نخودچی را گرفت و دوباره برگشت و دوباره عصازنان و با قد خمیده و به همان وضعیت رفت.

حالا در این دنیا چطور بود؟! بیا و برو، مجلس، ختم انعام، سفره، روضه، احکام و مسائل، مجلس درس، همه‌اش رفت هوا، همه‌اش رفت هوا! باطن چه بود؟! اینها برای خدا بود یا برای التذاذات نفس بود؟! کدام‌یک از اینها بود؟ خیلی عجیب است! یک نفر یک عمری بیاید برود، مسئله بگوید، روضه بخواند، جمع کند، به‌عنوان یک شخص مبلّغ و شخص [مذهبی] این‌طرف برود و آن‌طرف برود و در نهایت امر آن‌طرف قضیه این‌طور و به این کیفیت بخواهد دربیاید!

اینها فقط به خودشان نگاه کردند و در این دنیا مطمئن باشید این‌طور نیست که شخص بخواهد سرش به هوای خودش باشد و به فکر خودش باشد و کسی مزاحمش نشود! همه مزاحم دارند؛ یا رفیق مزاحم است یا قوم‌وخویش مزاحم است و یا زن و بچه مزاحم است، بی‌رودربایستی بالأخره مزاحم است. چرا چپ می‌روی؟! چرا راست می‌روی؟! چرا این‌طرفی می‌روی؟! این کارت چیست؟! آن برنامه‌ات چیست؟! خیال نکنید که یک روزی بنشینیم کنار و فارغ‌البال از همهٔ موانع و از همهٔ مزاحم‌ها، بخواهیم [استفاده] کنیم.

یک وقت در همان زمان سابق، از مسجد به منزل می‌آمدیم و یکی از رفقا در همان وقت می‌آمد و با آقا صحبت می‌کرد و می‌گفت که اشتغالات ما و گرفتاری باعث می‌شود که آن‌طوری که بایدوشاید به کارهایمان نرسیم؛ به عباداتمان و اوراد و اذکارمان نرسیم، چه‌کار کنیم؟! آقا رو کردند به ایشان و گفتند که چطور این اشتغالات شما باعث نمی‌شود که صبح‌ها در مغازه‌تان نروید؟! ـ مغازه‌اش همان اطراف مسجد بود ـ چطور [باعث] نمی‌شود که نروید آنجا در را باز کنید و [چیز] بشوید؟! بعد از صبحانه منزلتان راه می‌افتید و می‌روید در مغازه را باز می‌کنید اما موقع ذکر و ورد که شد اشتغال داریم و بیچاره‌ایم! مظلوم‌تر از این ذکر و ورد نیست؟! همهٔ کاسه‌کوزه باید سر این بشکند؛ سر این ذکر و ورد؟! باید به کار و مسائل شخصی و اینها برسید.

بعد رو کردند به ایشان گفتند که من حرف آخر را بزنم؛ شما اگر بنشینید که یک روزی هیچ کاری نداشته باشید و بخواهید در آن روز به ذکر برسید این را باید به گور ببرید، اینجا جای راحت بودن، بدون زحمت، بدون مانع و اینها نیست. آنهایی که رسیدند با همین رسیدند. بیشتر از این، تو که چیزی نداری کاری نکردی! آنهایی که رفتند با همین رفتند؛ یعنی با همین مرض رفتند، با همین شدت رفتند، با همین احتیاج، مسائل، موانع و مسائل در دنیا و اینها رفتند، با همین کیفیت رفتند. البته این را بنده دارم می‌گویم. امیرالمؤمنین علیه‌السّلام هنگامی که ضربت خورد آنجا فرمود که «فُزتُ». «فُزتُ» یعنی دیگر کارم تمام شد، آنچه را که باید به او برسم دیگر با این ضربت ابن ملجم تمام شد و رسیدم. بعد از ضربت دیگر تمام شد دیگر چیزی نیست، بعد از ضربت شهادت است دیگر، اما تا موقع ضربت هیچی مشخص نیست، آیا به این نقطه می‌رسد یا نه؟!

امیرالمؤمنین علیه‌السّلام هم برای خودش حساب و کتاب دارد و او هم برای خودش در هر روزی یک عالمی هست ما چه می‌دانیم! یک عالمی هست که با روز قبل فرق می‌کند، زمین تا آسمان فرق می‌کند. آن نقطه و مرتبه‌ای که او می‌داند آن مرتبه‌ای است که باید در هنگام شهادت آن را پیدا کند و تا وقتی که هنوز شهید نشده است و این پرونده به آخر نرسیده است ممکن است اتفاق نیفتد. چه وقتی مطمئن می‌شود؟! وقتی که دیگر همهٔ راه‌ها برای برگشت بسته بشود فقط راه جلو و آن وقتی است که این ضربت می‌آید، وقتی این ضربت آمد یعنی دیگر پروندهٔ شما بسته شد.

امیرالمؤمنین علیه‌السّلام باید این راه را طی کند، باید صفین را طی کند، جمل را طی کند، نهروان را طی کند، آن بلاهایی که آوردند را تحمل کند؛ چه بلاهایی! بعد از پیغمبر صلّی الله علیه و آله و سلّم چه مسائلی! در زمان پیغمبر که بعد از جنگ احد پیغمبر وارد منزل امیرالمؤمنین شد و به این زخم‌ها نگاه کرد، پیغمبر شروع به گریه کردن کرد و امیرالمؤمنین می‌خندید، پیغمبر گریه می‌کرد. حضرت فرمودند: «إن ذلکَ لَقَلیل فی ذاتِ اللهِ».[1] یا رسول الله چرا گریه می‌کنی؟! اینکه چیزی نیست از شدت جراحاتی که فتیله گذاشته بودند حضرت در بستر افتاده بود. می‌گوید: «إن ذلکَ لَقَلیل فی ذاتِ اللهِ.» همهٔ اینها را طی کرده تااینکه به این نقطه برسد؛ یعنی برسد به یک حد بی‌پایان، دیگر پایانی برایش نیست. این اینجا باید برایش اتفاق بیفتد.

آخرین نصیحت مرحوم علامه طهرانی

بزرگان همه همین‌طور بودند و دستوری که می‌دادند همین بود، آخرین نصیحتی که مرحوم آقا ـ رضوان الله تعالی علیه ـ به بنده کردند و آخرین جمله‌ای که به من گفتند این بود که برو هرچه خودت می‌فهمی همان را انجام بده و به هیچ‌کسی نگاه نکن. ببین آنکه خودت تشخیص می‌دهی برو همان را انجام بده، اینکه دربارهٔ تو تحسین کنند یا تنقید کنند و ذم کنند، به این نگاه نکن! ببین خودت چه می‌فهمی و خودت چه درک می‌کنی و خودت چه برداشت می‌کنی.

---

[1]. *مناقب آل أبي طالب* علیهم‌السّلام، ج ۳، ص ۱۵۵.

خودشان هم همین‌طور بودند؛ ما روش و مرامشان را می‌دیدیم که خودشان همین‌طور بودند. البته این به این معنا نیست که انسان معصوم است و هرچه را که به نظرش می‌رسد [عمل کند] نه! انسان اشتباه هم می‌کند؛ این اشتباه اشکال ندارد، بالأخره انسان بشر است ولی باید ببینیم نیّت چه باید باشد و هدف و غایت در کجا باشد.

اما اگر ما از این مسئله فاصله گرفتیم؛ یعنی همراه با این آمدیم چیزهای دیگر را هم ضمیمه کردیم و آن نتیجهٔ مطلوب آن‌طوری که بایدوشاید به‌دست نمی‌آید و آن فراهم نمی‌شود.

امام سجاد علیه‌السّلام می‌فرمایند که این خطا و گناهی که از ما سر می‌زند این به‌خاطر این نیست که تو نظارت و سیطره نداری، «لا لِأنّک أهوَنُ النّاظِرینَ» و نه به این جهت است که تو نظارتت، نظارت ناتمام است و آن‌طوری که بایدوشاید اشراف نداری؛ چون اشراف ذات پروردگار بر ما و بر رفتار ما اشراف عِلّی است نه‌اینکه این اشراف یک اشراف خارجی است و نسبت به رفتار ما این بخواهد توجه کند یک اطلاعی پیدا می‌کند و اگر توجه نکند اطلاعی پیدا نمی‌کند. اطلاع پروردگار نسبت به رفتار ما به علم حضوری است نه به علم حصولی و اکتسابی.

اطلاعی که ما نسبت به مسائل داریم همه به علم حصولی است؛ یعنی آن معلوم که به آن معلوم بالعرض گفته می‌شود و آن معلوم بالعرض باید درمقابل ادراک ما واقع بشود تااینکه ما نسبت به آن اطلاع پیدا کنیم مثلاً تا من چشمم را باز نکنم نمی‌توانم ببینم که رفقا در اینجا حضور دارند، برای ادراک این مسئله نیاز دارم که چشمم را باز کنم و وقتی که باز کردم متوجه می‌شوم، این ادراک حصولی و ادراک اکتسابی می‌شود که آن معلوم بالعرض باید در تماس و مواجهٔ با عالم واقع بشود.

اما نسبت به خودم، نسبت به حال خودم، نسبت به صحت خودم، نسبت به بیماری خودم، نسبت به گرسنگی خودم، نسبت به سیری خودم، نسبت به عطش و نسبت به وضعیت خودم هم باز نیاز است که چشمم را باز کنم؟! بسته باشد یا باز بشود من می‌فهمم که الآن گرسنه هستم یا نیستم. این به چشم و گوش و این حرف‌ها کاری ندارد، فقط کافی است که آن توجه حاصل شود. آن توجه به خود را علم حضوری می‌گویند که خود آن معلوم در ذات عالم حضور دارد و نیاز ندارد که آن را بازیافت کند، خودش هست.

علم پروردگار نسبت به ما علم اکتسابی نیست که خدا بخواهد یک نظر به این دنیا بیندازد و ببیند که فرض کنید زید بن ارقم الآن دارد چه‌کار می‌کند. یک نظر بیندازد به آن گوشهٔ آن ده ببیند که مردم در آن ده دارند چه‌کار می‌کنند. یک نظر بیندازد به فلان شهر ببیند که چه خبر است! این‌طور نیست! تمام مخلوقات به وجود خودشان یعنی به وجود خارجی خودشان و به وجود عینی، در ذات پروردگار وجود علمی دارند یعنی نفس آن وجود خارجی که وجود عینی است خود او مساوی با وجود علمی است در ذات پروردگار.

کیفیت علم پروردگار نسبت به ما

پس علم پروردگار نسبت به ما عبارت از همان وجود ما در ذات پروردگار است آن‌وقت این عالم دیگر در اینجا متصور است که بگوییم که این «أهوَنُ النّاظِرینَ» است؟! یعنی نظارتش، نظارت پایین است؟! اینکه اصلاً علم حضوری است، این دیگر علم حصولی نیست تااینکه مراتب داشته باشد تا چه حد درست ببیند یا غیر درست ببیند. چون انسان در این علم حصولی و اکتسابی ممکن است مراتبی از شدت و ضعف و اینها داشته باشد و یک شیء را درست و صحیح ببیند یااینکه نه وقتی که این‌طور هست دیگر چطور ممکن است که ما نسبت به پروردگار این مسئله را در نظر نیاوریم؟!

البته در اینجا نسبت به مراتب علم یک مطالبی هست که إن‌شاءالله اگر خداوند توفیق داد برای مجلس دیگر باشد. بیش از این خدمت رفقا زحمت و تصدیع ندهیم. ما قصد داشتیم که یک یا دو روز دیگر مراجعت کنیم ولی ظاهراً چند روزی باز تمدید شد حالا دیگر مجبور هستید که چند شبی هم باز ما را تحمل کنید!

اللهمَّ صلِّ على محمّد و آل محمّد